

دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیزم در رشته تئوریک، دشمنان او را امیدارد به لباس مارکسیست درآیند. لنین .
مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس

- قسمت اول این سلسله
- قسمت دوم این سلسله
- قسمت سوم این سلسله
- قسمت چارم این سلسله
- قسمت پنجم این سلسله
- قسمت ششم این سلسله
- قسمت هفتم این سلسله
- قسمت هشتم این سلسله

سازمان انقلابی افغانستان "رابشناسیم

“مارکسیست یا رویونیست؟”

فصل نهم

"سا" در نوشته اش تحت عنوان "اسنادی از دومین کنگره ... بخش 6" اینگونه بر ماحمله میکند: "این جمع ... در ضمن خطاب "سمبول مقاومت ملی و میهنی" به رفیق مجید و بابیان اینکه "بورژواهای افغانستان مجید شهید را از خلق آزادیخواه، سلحشور و مقاومت جوی افغانستان میگیرند"، "اگر از شخصیت عبدالمجید کلکانی شهید شورشگری، اطاعت ناپذیری، میهنپرستی، گردنفرازی، مقاومت جوئی و انقلاب طلبی را نفی کنید او به یک افغانستانی معمولی ای مبدل میشود". "مجید عقاب بلند پروازی بود که از فرازهای هندوکش به سطوح زندگی نگاه میکرد"، "مجید هیچزمانی خیال فریب دادن انقلابیون را در ذهنش راه نداد"، "مجید کلکانی، داو دسرمد، قاضی ضیا، بشیر بهمن و دیگر زمین لرزه های بزرگ افغانستان قهرمانان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهیم اینسرزمین اند که ایده آل ها، افکار، اعتقادات و سمتگیریهای فکری شان با هیچ قهرمان توده ئی تاریخ این خطه سازگاری و خوانائی ندارند"، "ادامه دهنده راه مجید شهید کسی است که احیای تشکیلات ساما را به حیث یک سازمان ملی - دموکراتیک مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا بداند نه مستقل"... حاضر نیستند رفیق مجید را، رفیق خطاب کنند"

مادر بخش های دیگر این سلسله و هم چنین در نوشته های دیگر مابا وضاحت و صراحت گفته ایم که واژه های "رفیق"، "جنبش چپ"، "انقلابی"، "کمونیسم"، "سوسیالیسم"، "دموکراسی"، "طراز نوین" و غیره معنی و محتوای ایدئولوژیک، سیاسی و تاریخی دارند. و شرط باسوادی یک نویسنده در جمله استعمال کردن این

واژه ها و اصطلاحات نه که به معنی و مفهوم درست آنها مورد استفاده قرار دادن آنهاست. این نیاز به بیان ندارد که هر واژه، اصطلاح و ترم - و به ویژه اصطلاح و ترم سیاسی- برشالوده های تاریخی- اقتصادی و در راستای مبارزه طبقاتی بظهور رسیده و ادبیات مخصوصی را که بطور مشخص و معین مربوط به یک دوره از مناسبات تولیدی میباشد و بر مبنای ایدئولوژی طبقاتی معینی استوار است به وجود آورده اند. باتاسف آقایانی که بخاطر تسکین کامپلکس های انفریاریتی شان از جانب افرادی به عین میزان مبتلابه این کامپلکسها "استاد"، "دانشمند"، "مورخ"، "ادیب"، "مبارز" و غیره و غیره خطاب میشوند هنوز نمیدانند که در جمله استعمال کردن واژه ها و اصطلاحات سیاسی بایستی مبالاتی و لاقیدی از بی انضباطی ذهنی و لیبرالیزم نویسنده سخن میگوید. این لاقیدی، بی مبالاتی و بی انضباطی به گفته لنین نارولیائی تنها نمادی از ضعف سواد "سائی ها"، "سامائی" ی هاور هیران "سازمان رهائی" نیست، بلکه تبارزی است از لیبرالیزم، تکبر و حماقت که تمام جریان های اپورتونیستی تاریخ با خود داشته اند. در بسیاری از نوشته های "سائی" (که خوشبختانه با هر کدام آن ماهیت فکری و بیسواد رقت انگیز این دسته بیشتر بر ملامت میگردد) اصطلاحات، معلومات، گزارش ها به اندازه ای بیجا، نادرست، و غلط ارائه شده که در برخی موارد خواننده شک میکند که نویسنده "اصلا" معنی و مفهوم چیزهائی را که نوشته می فهمیده و یا می فهمد.

ما اصطلاح "رفیق" را به آنهائی اطلاق میکنیم که با ایشان اتحاد اندیشه و عمل داریم. این بدان معنی که از اینجائاتاکمونیزم در نظر و عمل موافق و رفیق همدیگریم. اگر چندچنین چیزی بطور مطلق در مورد هر کس باید با علامت سوالیه همراه باشد ولی وقتی کسی از نظر تئوری انقلاب دموکراتیک نوین، سوسیالیزم و انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا (انقلابات فرهنگی) و سرانجام کمونیزم را صادقانه قبول داشته باشد رفیق مامیباشد. از نظر ما در عصر امپریالیزم علامت مشخصه تمام اینها پذیرش نظری و عملی اصل ایدئولوژیک "هژمونی پرولتاریا بر جنبش توده ای و ملی" میباشد. در یک کشور معین که در آن حزب کمونیست (مارکسیست-لنینیست) وجود دارد، رفیق ما کسی است که رهبری آن حزب را قبول داشته باشد. بهمینصورت رفیق مادر کشوری که در آن حزب کمونیست (مارکسیست-لنینیست-مائویست) وجود دارد، کسی است که برای ایجاد چنین حزبی مبارزه کند. زیرا بدون چنین حزبی امکان مبارزه پیگیر و پیشرو علیه امپریالیزم، سوسیال-امپریالیزم و ارتجاع مزدور و وابسته (فئودالیزم و بورژوازی بروکراتیک) ممکن نیست. این حکم از این اصل ایدئولوژیک سرچشمه میگیرد که در عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتری فقط طبقه کارگر میتواند تضاد آشتی ناپذیر را با سرمایه داری تشکیل بدهد و برای رهائی خود تا آخر انقلابی باقی بماند. به این صورت نزد یک کمونیست اصطلاح "رفیق" فقط یک "اصطلاح" نیست.

در سالهای 1357-1358 هنگامیکه بایستی حزب کمونیست تاسیس میشد و مبارزه علیه خلق و پرچم و بادار سوسیال-امپریالیست آنها از یکطرف و احزاب ارتجاعی اسلامی و بداران امپریالیست شان از طرف دیگر از موضع طبقه کارگر انجام می یافت، تاسیس حزب کمونیست یا حزب طبقه کارگر از جانب

مجیدکلکانی فقیده به یک زمان دیگر موکول شد. حالا سامائی ها و تمام جریانهای همنظر و همسو و رفیق آنها دلیل می آورند که "های فلان و فلان شده ها، آن زمان تضاد عمده تضاد با امپریالیزم (!) روس بود"، "حزب کمونیست را نمیتوان هر زمانی که خواسته باشیم تاسیس کنیم" و.. غیره. مادر مقابل تمام این سخنان "فاضلان فلسفی دانشمندان سامائی و همنظران شان" میگوئیم که آیا میتوان از موضع طبقه کارگر هرگونه تضاد را بشمول تضاد عمده حل کرد یا نه؟ پاسخ به این سوال است که بین یک رویزیونیست و یک مارکسیست خط فاصل درشت میکشد. آیا در آن زمان ممکن بود که با حزب کمونیست هم به جنگ متجاوزین اشغالگرسوسیال- امپریالیست و دولت پوشالی خلق و پرچم رفت یانه؟ آیا موکول نمودن تاسیس حزب کمونیست به آینده های نامعلوم خشم هستریک ضد کمونیستی احزاب اسلامی و برخورد خصمانه و سبانه سوسیال- امپریالیزم، امپریالیزم و ارتجاع را کاهش داد؟ و آیا... و غیره و غیره. وقتی تاسیس حزب کمونیست مسئله "اولی" و مهمتر از همه چیز دیگر برای یک فرد که مدعی کمونیست بودن است، نیست، معنی اش اینست که برای او مسئله مبارزه طبقاتی پرولتاریا اهمیت اولی ندارد. در این صورت مبارزه برای استقلال ملی از موضع پرولتاریا برای مجیدفقید اولویت نداشته است.

این همان چیزی است که ما از آن تحت نام "هژمونی پرولتاریا بر جنبش های توده ای" یاد میکنیم و "سا" از آن برای تفنین و توطئه گری اهریمنانه اش پیراهن پر خون حضرت عثمان میسازد. برای ما اینگونه تفنین و توطئه گری رویزیونیست هاهم از نظر تاریخی روشنست و هم از نظر سیاسی معنی دار. طبقات ارتجاعی و روشنفکران مزدبگیر در تبلیغات شان به همه طبقات حق میدهند تا از سیادت خویش حرف بزنند ولی وقتی حرف از سیادت پرولتاریا و رهبری حزب کمونیست بر جنبش توده ای -- که بدون هیچ شکی بدون چنین رهبری ای تحت رهبری طبقات ارتجاعی و یا در بهترین صورت تحت رهبری بورژوازی ملی و آماده سازش و تسلیم شدن، قرار دارند -- حرف در میان می آید مانند "سا" آنرا به مسخره میگیرد. مگر تمام انقلاب پرولتری بخاطر سیادت پرولتاریا نیست؟ مگر اولین گام بسوی جامعه بدون طبقه با هژمونی پرولتاریا برداشته نمیشود؟ مگر تمام لب و لباب مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم (بگذار بگفته سا و ساما مائوتسه دون اندیشه) هژمونی پرولتاریا نیست؟ و آیا این هژمونی میتواند بدون تاسیس حزب پرولتاریا تجسد یابد؟ از این دیدگاه معنی به "آینده موکول کردن" حزب پرولتاریا در آخرین تحلیل چیست؟

"سا" بر ما حمله میکند که چرا شما قضاوت تان را بر شالوده ایدئولوژی مارکسیستی بنا کرده اید و چرا مانند ما "اصول را زیر پا نمیگذارید؟"، "به چشم مردم خاک نمی ریزید" و مانند فقای سامائی ما "با هزاران بهانه و دروغ پردازی مجیدکلکانی فقید را بجای نقد مدح نمیکنید". تو گوئی که "این حق مجیدکلکانی فقید بوده که بگوید "در آینده برای حزب طبقه کارگر کار میکنیم"، "انتخاب کنونی ما کنار گذاشتن مبارزه ایدئولوژیک و سیاست سازش با روشنفکران ناسیونالیست هزاره و ازبک، دو آلیست ها و پیروان علی شریعتی میباشد"، "ما حق داریم تشکیل یک جبهه غیر متجانس فکری مانند ساما را بر ایجاد یک هسته کمونیستی ترجیح بدهیم"، "ما حق داریم دست و دهن امپریالیزم، سوسیال- امپریالیزم، دولت مزدور خلق

ویرج و ارتجاع جهان را در حمله بر کمونیزم بازگذاریم"، "اگر فردا کمونیست ها بر ما انتقاد کردند در فضای سائی و پیروان سامائی مابافحش دادن زن و فرزند و خواهر مادر آنها هزاران نوع هرزه گی و لمپنی دیگر میکوشند آنها را بر سر جای شان بنشانند و ما را "کمونیست بزرگ" میسازند!!

اما برای یک کمونیست سازش سیاسی باناسیونالیست ها، پیروان علی شریعتی و دوآلیست های یعنی سازش با قشر پیش آهنگ بورژوازی ملی و بورژوازی متوسط فقط در سطح جبهه متحد مطرح است نه در سطح سازمان. از نظر موقعیت تاریخی این جبهه مدت ها بعد از تشکیل حزب پرولتاریا به وجود می آید. و این به آن معنی که تاسیس حزب کمونیست "اولویت" کمونیست هاست نه تشکیل جبهه متحد. اولویت دادن به فعالیت جبهه وی و کنار گذاشتن تاسیس حزب پرولتاریا را و راست فرصت طلبی و اپورتونیزم است.

ما معتقدیم که در عصر امپریالیزم شرایط عینی تاسیس حزب پرولتاریا در تمام ممالک دنیا وجود دارد. این امر مربوط و منوط به این یا آن شرایط خاص عینی نیست. تاسیس حزب پرولتاریا در هر کشور در عصر امپریالیزم یک مسئله ذهنی میباشد و اپورتونیزم ها و ریز یونیست ها که حزب پرولتاریا برای شان مهم نیست در گام اول از آن "هفت خوان رستم" میسازند و تاسیس آن را به یک شرایط دیگر و زمان آینده موکول میکنند. برخی هم که دهن بزرگ از ذهن شان دارند "تشکیلات حزبی" و "حزب" را مساوی هم قرار میدهند. برای تاسیس حزب طبقه کارگر در هر زمان مشکلات زیاد وجود دارد ولی تمام آنها تابع اصل قبول آن میباشد و کسی که خواهان تاسیس حزب است برای رفع آنها کار میکند نه برای تاسیس یک جبهه غیر متجانس مانند ساما.

بدون حزب پرولتاریا تشکل انقلابی خلق ممکن نیست

مسئله تاسیس حزب کمونیست را نباید تنها و تنها بطور مجرد در نظر گرفت و به ایجاد یک تشکل سیاسی خلاصه کرد. مبارزه برای تشکیل حزب پرولتاریا قبل از هر چیز شامل دو کار مقدماتی مهم میشود.

1) تصفیه و غربال جریان آماس کرده جنبش: از نظر ایدئولوژی: تصفیه جریان آماس کرده بسیار مهم است زیرا در این حالت بیشتر سلولهای مرده، باد کرده و غیر فعال جلو حرکت و فعالیت عادی سلول های زنده و فعال را مسدود میکنند. فقط از طریق جراحی اصولی و بدور انداختن عناصر اپورتونیزم، لیبرال منش، امانتور، لفاظ و حراف که یکر و زروضه خوان میشوند و استبرا کردن رابه مردم نمایش میدهند و روز دیگر تا حد جاسوس و گزارشگر امپریالیست ها سقوط میکنند میتوان حالت صحت مندی رابه جنبش برگرداند. حزب طبقه کارگراز عناصر انقلابی صدیق، باصلاحیت و وفادار به انقلاب و معتقد به مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم به وجود می آید. کار تصفیه اصولی جنبش از عناصر ضد انقلابی یک پروسه مبارزه سخت و بی امان را احتوا میکند. این همان چیزی است که ائتلاف مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی افغانستان در حال حاضر به آن مشغول است. مبارزه ایدئولوژیک ائتلاف ملّم ها علیه عناصر لمپن، بی مسئولیت و امانتور در موازات اپورتونیزم های تسلیم طلب ساما، رویزیونیست های سازمان رهائی

وسازمان انقلابی افغانستان درحقیقت امر هموار ساختن جاده برای ایجاد حزب کمونیست واقعی افغانستان میباشد. زیرا بدون کشیدن یک خط فاصل و درشت بین نیروهای انقلابی، انقلابیون کمونیست و اپورتونیست هاورویونیست هاوپتتسیال آنها یعنی عناصر لمرپن، بی انضباط و بی ادب لیبرال از سوی دیگر هرگز نمیتوان انتظار داشت که یک شکل کمونیستی صحتمند، منضبط و عامل رابه وجود آورد.

در سالهای 1357-1358 یعنی بعد از کودتای ننگین 7 ثور زمانیکه حادثترین شرایط اختناق سیاسی مسلط گردیده بود، تصفیه جریان آماس کرده جنبش چپ افغانستان یک امر حیاتی و خیم بحساب میرفت. زیرا تنها از این طریق میشد امنیت تشکل عناصر رهبری کننده جنبش انقلابی را تضمین کرد، جلوتسلیم طلبی ملی و طبقاتی را گرفت و مبارزه علیه اشغالگران را از پیش برد. امامتاسفانه مجیدکلکانی فقید در جهت مخالف باز اویه یکصد و هشتاد درجه با این تئوری لنینی عمل کرد. او بجای اینکه یک کمیت با کیفیت ایجاد کند و از آن طریق تداوم مبارزه و جنگ علیه سوسیال- امپریالیزم شوروی و انواع ارتجاع را تضمین نماید کمیت ها را بر اساس حاصل جمع حسابی گرد آورد. بر طبق قوانین دیالکتیک طبیعت اجسام حجیم و خالیگاه دار در مقابل کوچکتترین فشار ها خرد میشوند و یا تسلیم میگرددند. تسلیم شدن سامادر هرات و شمالی نشان داد که تسلیم شدن به دشمن ملی و طبقاتی در خصلت جلی "ساما" وجود داشته و روشنست که نمیتوان قوانین طبیعت را بطور میکانیکی تغییر داد.

(2) ایجاد محور وحدت و رهبری برای خلق: تشکیل حزب پرولتاریا در کشوری که تحت اشغال امپریالیست هایاسوسیال- امپریالیزم قرار دارد بایک پروسه مبارزه وحدت طلبانه و متشکل سازنده خلق همراه است. حزب بعد از آنکه خود به یک هسته پایدار و با ثبات مبدل شد بسراغ آن نیرو هائی می رود که بطور عینی در دموکراسی نوین نفع دارند و حاضرند که برای آزادی و استقلال ملی برز مند. حزب آنها را به اتحاد بر محور خواست های مشترک ملی و دموکراتیک شان فرامی خواند و بسیج میکند. فقط از این طریق است که میتوان خلق را متشکل ساخت و امپریالیزم و هر نیروی متجاوز و اشغالگر دیگر را به نبرد طلبید. مجیدکلکانی فقید در ست عکس این راه را پیمود. او نخست جبهه (ساما) را ساخت و در نظر داشت که از جبهه به حزب طبقه کارگر برسد. به این دلیل است که مهندسی تشکل انقلابی نیازمند دیدگاه مارکسیزم- لنینیزم-مائوئیزم میباشد. امروز دیگر چه کسی است که نداند "پرداختن به فعالیت جبهه وی و کنار گذاشتن فعالیت حزبی- پرولتری فرصت طلبی و اپورتونیزم است"؟

"سا" میتواند هزاران مرتبه کوشش کند تا با علم کردن قدمادر مورد مجید شهید فتنه انگیزی نماید، اما با هر حیلے ای از این ساخت و ریخت گوشه های تاریکتری از فعالیت های مجید شهید روشن میشود. پاسخ دوستان دروغین مجید کلکانی فقید تنها فحاشی و ناسزاگویی خواهد بود نه چیز دیگر. اما آنچه ثابت است، اینست که مانه مجید فقید را باتشبییه اوبه "اسطوره"، "سید جمال الدین" و "آخند درو یزه" و... غیره توهین میکنیم و نه شخصیت کاذب و مغایر با آنچه که او بود برایش میتر اشیم. او زدهر کمونیست آگاه یک

میهنپرست بزرگ اینسرزمین بوده و همچنان باقی میماندولی هیچگاهی به حیث کمونیست پذیرفته نخواهد شد.

مادر مورد مجید کلکانی فقید چه میگوئیم؟

"سا" این جملات مارانقل میکند "بورژواهای افغانستان مجید شهید از خلق آزادیخواه، سلحشور و مقاومت جوی افغانستان میگیرند"، "اگر از شخصیت عبدالمجید کلکانی شهید شورشگری، اطاعت ناپذیری، میهنپرستی، گردنفرازی، مقاومت جوئی و انقلاب طلبی را نفی کنید او به یک افغانستانی معمولی ای مبدل میشود". "مجید عقاب بلند پروازی بود که از فرازهای هندوکش به سطوح زندگی نگاه میکرد"، "مجید هیچ زمانی خیال فریب دادن انقلابیون را در ذهنش راه نداد"، "مجید کلکانی، داود سرمد، قاضی ضیا، بشیر بهمن و دیگر زمین لرزه های بزرگ افغانستان قهرمانان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهیم اینسرزمین اند که ایده آل ها، افکار، اعتقادات و سمتگیریهای فکری شان با هیچ قهرمان توده نی تاریخ این خطه سازگاری و خوانائی ندارند" و سپس از آن به این سوال میرسد "وقتی سامانی هادرمزکسالت و سکوت به سرمیبردند، "مائیست ها" مجید راحتی رفیق قبول نداشتند، ولی وقتی تعداد ی از کادر ها و اعضای ادامه دهنده سامابه ادامه دهندگی راه مجید تجدید پیمان بستند، یکبار ه رفیق مجید برای "انقلابی واقعی میشود و ادامه دهندگی راه مجید را مربوط و منوط با هژمونی پرولتاریا میدانند، چرا؟" (همانجا)

در مورد قسمت های اول این نقل و قول باید بگوئیم که ما چیز عجیب و غیرواقعی ای نگفته ایم و هیچ زمانی مجید کلکانی فقید از این صفات محروم نکرده ایم. ما همیشه مجید کلکانی را انقلابی، وطنپرست بزرگ، انسان سربلند و عقاب مانند که دوست خلق کشور بود و خلق افغانستان او را از صمیم قلب دوست میدارد خطاب کرده ایم. و همیشه نیز با این صفات از او یاد خواهیم کرد و خواهیم گفت مجید به خلق افغانستان تعلق دارد. او برای رهائی این خلق جنگید و جانش را از دست داد، اما در مقابل آنهایی که خود را پیرو اصیل و بی مثال مجید میدانند از او آخند و ریزه، پیرروشان، سید جمال الدین و غیره میساختند. همین هائی که امروز خود را "ادامه دهنده راه!" او میخوانند ده هاسال با این او هامات اهانت آمیز همصدا بودند. آنها اینگونه اهانت هارابه مجید مزمه و تکرار میکردند ولی امروز که جنبش کمونیستی کشور اوج گرفته، یک مرتبه او را "کمونیست بزرگ" میسازند. این رنگ کردن "سیاه" و "سرخ" مجید کلکانی چه معنی دیگری جز تلاش برای گرفتن او از خلق افغانستان معنی میدهد؟ اینها جای آنکه به بیان اندیشه های مجید پیرداز ندبه تراشیدن پیکر شخصی او مشغول بودند و هستند و از او "اسطوره"، "آفتاب"، "تندیس آزادی" و غیره میساختند و میسازند. در حالیکه این دفاع از آزادی ملی و استقلال خلق و میهن بود که مجید را در افغانستان مشهور و محبوب ساخت. سامانی ها این اساسی ترین صفت عظمت دهنده مجید فقید را از ونفی کرده و در مورد این خصایل براننده و تعیین کننده او حرفی ندارند، زیرا اگر آنها مجید را با صفات حقیقی او توصیف کنند، میترسند مردم از آنها بخواهد که "خوب حالا که این قسم است و شما اگر واقعا پیرو دوست دار مجید شهید هستید خدمت گذاری و جاسوسی برای امپریالیست هار اکنار گذاشته و برضد امپریالیست

های اشغالگردست بمبارزه بزنیید، پارلمان و مقام های ریاست و مشاورت رژیم پوشالی را ترک کرده و به استحکام بخشیدن این رژیم دست نشانده خاتمه بدهید."

آنها اصطلاحات و واژه های بیغرض، بی آزار و "مفت" مانند "اسطوره"، "تندیس آزادی"، "آفتاب" و... غیره را در مورد مجیدکلکانی در جمله استعمال میکنند. این جملات فقط "اطفال" و ابلهان را میتوانند فریب بدهند. ضرب المثلی است که میگویند "ابلهان را یک کوزه زرندهید، بلکه یک کوزه باد بدهید". این هافکر میکنند خلق مانند خود شان ابله و با ظرفیت دماغ اطفال اند که بتوانند با واژه های باددهنده و "ارزان" فریب شان داد.

کیست که نمیداند اگر ایده ها و افکار رز مجویانه و سلحشورانه مجیدکلکانی نباشد او و یک دهقان کلکان، فرزه، فرخار، پکتیا، دایزنگی، سپین بولدک، موسی قلعه و غیره هیچ فرقی ندارد. مجیدکلکانی حفیظ الله امین را از نزدیک میشناخت، او با دستگیر پنجشیری بار هانشسته و صحبت کرده بود، خلقی ها و پرچمی ها از خدامیخواستند که مجیدکلکانی به یک وزارت یایک ریاست بسنده کند. امام مجیدکلکانی اعظم دادفر، سید غلام علی مشرف، دادفر سپنتا، شیراسلم یا جلیل شمس نبود که پیشانی بر زمین بسایدویا به آسانی پارلمان نشینان "سامانی" با خلق وداع کند. او با گردن افراخته مرگ را پذیرا شد و مانند پیر وانش آستان اشغالگران متجاوز را نبوسید.

اما در مورد گرد آمدن برخی از سامانی ها زیر نام "ساما- ادامه دهندگان" که "سا" میگوید این جمع شدن ما را وادار کرده که به مجید شهید از دیدگاه دیگر دیده ایم و سپس از ما سوال میکند که "چرا؟". باید بگوئیم که ما این کسانی که خود را ادامه دهندگان میخوانند یک دیگر را خیلی خوب می شناسیم و میدانیم که آنها کی ها هستند و ما کی ها هستیم و در جمجمه "ما" ها چندان سولول حرکت میکنند. حقیقت امر از این قرار است که ما حتی در همان سالهای 1359-1360 نیز به این اعتقاد نبودیم که "ساما" "را ه مجید را ادامه میدهد" چه رسد به امروز که سیوی ساما ده هزار مرتبه شکسته و افتضاح آن به ننگ تاریخی خلق و جنبش چپ افغانستان مبدل شده است.

آیا به راستی ما را جمع شدن چند تسلیم طلب که گذشته شان از روضه خوانی برای سپاه پاسداران گرفته تا قاچاقبری از بازار باره پشاور، از همکاری با یعقوبی معاون خاد رژیم پوشالی خلق و پرچم گرفته تا گزارش دهی شهرت مکمله کمونیست ها به امپریالیزم و ارتجاع سر میکشد- تکان داده؟ نه خیر آقایان! هرگز چنین نیست. بسیارند کسانی که در عقب مجید فقید سنگر گرفته و تصور میکنند که میتوانند با این شعبده بازی تشکلی را ایجاد کنند و با آن علیه جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی افغانستان بجنگند. اگر "سا" بجای بازی با واژه ها به حقایق تاریخی مراجعه میکرد میدید که "راه مجید" چند ماه بعد از دستگیری خودش به واسطه "سمندر" و یک عده دیگری که تا آن زمان "سامانی" بودند (بشیر بهمن و امثالهم) بزیر سوال رفت و آنها از این راه جدا شدند و وطنپرستی مجید را و وطنپرستی "غیر واقعی" خواندند و خود "مدعی وطن پرستی واقعی" شدند. همین کبیر توخی که امروز بمنظور وصله زدن

عناصری مانند سید غلام علی مشرف و میرویس محمودی و امثالهم به "سا" مجید کلکانی راتاعرش اعلی مدح میکند، آنروزها از او جدا شد و بدنبال سمندر رفت. بعد از این انشعاب، نادر علی پویایا نادر علی دهاتی "ساما" را رهبری میکرد. بنا به گواهی "سا" در "یادواره! مجید" راه "نادر علی دهاتی" با راه مجید فرق دارد. بعد از دستگیری نادر علی پویا و دیگر اعضای کمیته مرکزی ساما نوبت به عبدالقیوم رهبر رسید. او آخرین میخ هار ابرتابوت راه مجید کو بی دوراه مقاومت ملی را به راه درو یزه گی ملی، و مشی مستقل ملی مجید را به مشی سازش و معامله گری ملی با اتحادیه اروپا و خاقان های جدید چینی مبدل ساخت. این "ادامه دهندگان راه مجید" در این همه افت ها و سقوط های این حرکت در کجا تشریف داشتند؟ اگر آنها در طی این ده ها سال یک صدای اعتراض در قبال این همه خیانت به راه مجید بلند کرده بودند، ما امروز واقعا بر روی آنها حساب میکردیم.

همین سید غلام علی مشرف که امروز خود را "ادامه دهنده راه مجید" قلمداد میکند در نیمه اول دهه 80 به حیث نماینده ساما به چین رفت. "سا" خود در یادواره مجید میگوید که مجید و داکتر فیض بر سر مسئله تئوری سه جهان از هم جدا شدند. چین جایی بود که مجید شهید هیچ زمانی به سوی آن رونمی آورد. وقتی سید غلام علی در راس هیئت ساما به چین رفت، چینی ها بنا بر گفته خودش او را به یک شهرک کوچک برده و "موفقیت های "سوسیالیزم" تحت رهبری تینگ سیائو پینگ را نشان دادند". او بود که با "هدایای "حزب کمونیست! چین" و مبلغ ده هزار دالر "کمک" به پشاور برگشت" و اعضای این هیئت که برخی از جیب های شان دستمال های "ابریشمی" و "عطر چینی" به بیرون می افتاد امروز تقریبا همه زنده اند و تقریبا تمام آنها در اروپا و امریکا و کانادا زندگی میکنند و به قول خود شان از "زندگی شان بی نهایت راضی هستند". برخی از اعضای همین هیئت تا سال 2009 به حیث ترجمان در استخدام سازمان "سرباز مزدور بلک و اتر" در عراق و افغانستان کار میکردند. "سا" همین سید حسین موسوی سر دسته هیئت اعزامی عبدالقیوم رهبر به چین سوسیال-امپریالیستی را "ادامه دهنده راه مجید" میخواند. او بدون شک ادامه دهنده راه داکتر فیض و عبدالقیوم رهبر هست ولی به هیچ صورتی ادامه دهنده راه مجید نیست. اگر مجید فقید مخالف "تئوری سه جهان" بوده پس چطور سید حسین موسوی که هیئت ساما را به چین رهبری میکند میتواند "ادامه راه مجید" باشد؟ به اینگونه تناقض گوئی "اپورتونیزم رسوا" میگویند.

"راه مجید فقید" زمانی واقعا احیا میشد که رهروان آن کار را از نقد علنی "اعلام مواضع ساما" و سپس از تسلیم شدن "ساما" در هرات و کار برای سوسیال-امپریالیزم شوروی در آنجا شروع میکردند. ما در سالهای 1360 هنگامیکه شیر آهنگر با تمام قواش میکوشید قضیه صدیق هروی (هری) را مدفون سازد، بر این حقیقت پافشاری میکردیم که "ساما باید کاستی را که در آن به اصطلاح "اعترافات صدیق هری قبل از اعدام وی ضبط شده" در دسترس جنبش قرار بدهد. و برای اعاده حیثیت و آبروی شهدای ساما در سراسر افغانستان و اعتبار تاریخی مجید کلکانی فقید، با این دست آویز جنبش چپ افغانستان را به محاکمه تسلیم طلبی و تسلیم شدن خاینین ساما فرابخواند. این یگانه راه اعاده حیثیت و اعتبار ساما در مورد قتل مافیا گونه صدیق هروی بود. آیا صدیق هروی تنها کسی بود که رفته و به دشمن تسلیم شده

و برای آن جاسوسی کرده بود؟ نه. صدیق هری بدستور مرکزیت ساما در هرات، به دشمن تسلیم شده بود. این موضوعی بود که صدیق هری از آن در آن کاست حرف زده بود. او در آن کاست نام افراد دستور دهندگانش را افشا میکرد که به او دستور داده بودند با "دولت در تماس شود". ساما این کاست را تا امروز از جنبش چپ افغانستان پنهان کرده است.

به تعقیب این، ادامه دهندگان راه مجید کسانی میتوانند باشند که تسلیم شدن ساما را در "شمالی" و ایجاد پوسترهای رهنانه در امتداد راه هائیکه ساما قدرت کنترل را داشتند محکوم کند. سامائی ها بعد از تسلیم شدن شان به دولت پوشالی نجیب در کابل، بدستور "خاد" مردم را تلاشی میکردند و گشت و گذار مردم و احزاب اسلامی را به نفع دولت کابل تحت تعقیب و کنترل میگرفتند. امروز کسانی مانند سید غلام علی مشرف (سید حسین موسوی) و شیر آهنگر، مدعی "ادامه راه مجید فقید" هستند، اینها خود باید بجرم خیانت به جنبش مقاومت (در هرات، در کوه صافی و نیمروزو... غیره) در کنار خلقی و پرچمی های خاین محاکمه شوند. آیا اتحاد این عناصر تمامگراستخوان فاسدمارا تکان داده که مجید فقید را "انقلابی و زمین لرزه" بخوانیم؟ نه هرگز. "سا" مانند همیشه بیهوده میگوید.

ما صادقانه معتقد هستیم که مجید فقید یک انقلابی کبیرویک زمین لرزه بی مثال تاریخ افغانستان میباشد ولی نه یک کمونیست که او را "رفیق" خطاب کنیم. اینکه "سا" تفاوت بین "انقلابی" بودن و "کمونیست بودن" را نمیداند فکر میکنیم که به سطح "سواد" و معلومات "سا" بستگی دارد. مجید فقید شاید بزرگترین میهنپرست افغانستان بوده و همچنان باقی بماند و به همین دلیل زمین لرزه بزرگی است که باید او را به همین صفاتش شناخت. اما کمونیست بودن چیز دیگری است. تمام آنهایی که در انقلاب کبیر فرانسسه شرکت کردند انقلابی بودند ولی نه کمونیست. مضاف بر آن هگل زمین لرزه فلسفه کلاسیک آلمان است ولی نه یک کمونیست و بلکه در نقطه مقابل آن قرار دارد. درک این مطالب اجزای با "سواد" بودن بشمار میرود و ما توجه جدی "سا" را در این زمینه میطلبیم زیرا حرف زدن و بحث کردن با آدم های باسواد راحت تر میباشد. ادامه دارد

ماتویست های افغانستان

12 جوزای 1393

با این آدرس با ما در تماس شوید

P.O. Box 1
Station H
Montreal Quebec
H3G 2K5
CANADA

www.shoresh.eu
shoresh2008@gmail.com